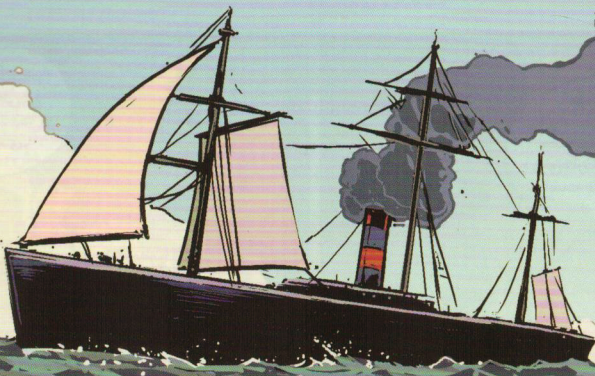


«اولین باره سفر دریایی می‌کنی؟»



این قدر مشخصه؟

رنگ و روت پریده ولی درست می‌شه. من چند سالی رو روی آب گذروندم... بدن در نهایت بهش عادت می‌کنه.



امیدوار بودم اینطوری باشه ولی از وقتی نیویورک رو ترک کردیم، همین حال رو دارم.

پس دوست من، درست یا غلط دلم برات می‌سوزه.



یا شاید ترجیح می‌دین آقای تواین صداتون کنم؟

«مارک تواین» * نام هنری منه. می‌تونین من رو «سم کلمنز» ** صدا کنین. این منم که باید از شما تعریف و تمجید کنم!

خیلی ممنونم. من تامی گرلینگ هستم و از آشنایی با شما خیلی خوش‌وقتتم. کارهای شما رو خیلی تحسین می‌کنم، آقای «کلمنز»*.



* Mark Twain
** Sam Clemens

* Clemens



علت مرگ هورس گریلی به خاطر سکنه‌ی مغزی نبود، بلکه بر اثر تأثیرات تلاشی نافرجام برای مسموم کردنش بود. می‌خواستن از نامزدی‌اش برای جمهوری‌خواهان جلوگیری کنن.

این اواخر دوباره سعی کردن اون رو به قتل برسونن ولی خوشبختانه من اونجا بودم... هرچند توی این ماجرا زخمی شدم.



من رو ببخش، این عادت بد منه که مثل خوره دنبال داستان هستم. نمی‌دونم کی باید جلوی فضولیم رو بگیرم.

اشکالی نداره، در حقیقت شاید بررسی این قضیه از به جنبه‌ی دیگه بتونه بهم کمک کنه. ببین...



من مأمور سازمان پینکرتون هستیم که وظیفه‌ی تحقیق درباره‌ی قتل اون به من سپرده شده. احتمالش زیاده که قاتل به بریتانیای کبیر فرار کرده باشه، واسه همین اینجام.

به بازرس آبرلین در اسکاتلند یارد تلگراف زدم. منتظرمه.



معمولاً زبانم از بیان چیزی قاصر نمی‌مونه ولی در این لحظه موندم که چی بگم چون سوالات زیادی دارم که نمی‌دونم کدومش رو اول بپرسم!

به‌نظرم مهم‌ترین سؤال اینه که چرا؟



هورس آدم عجیبی بود ولی در عین حال به اصول اخلاقی خیلی پایبند بود. این که در اون دوران تاریک روی زحمات تو انگشت گذاشت، نشون می‌ده که شخصیت والا و برجسته‌ای داری.

اون رو می‌شناختی؟



به‌خاطر نوشته‌هام به من پول می‌دن ولی تو چون آدم‌ها رو نجات می‌دی.

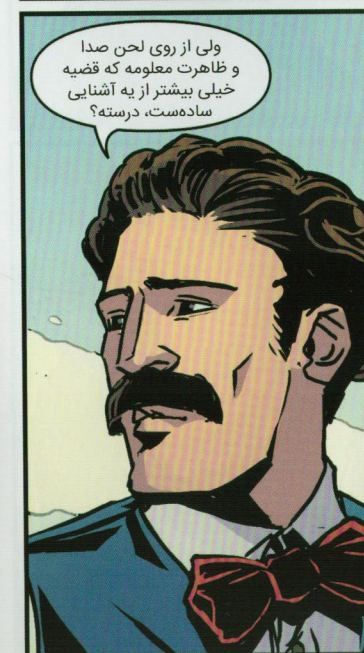
من و همسرم، «آلیویا»، موقع شورش به‌خاطر طرح اجباری خدمت سربازی توی شمال ایالت نیویورک زندگی می‌کردیم. من مشتاقانه مقاله‌های هورس گریلی رو در این مورد می‌خوندم.

Olivia

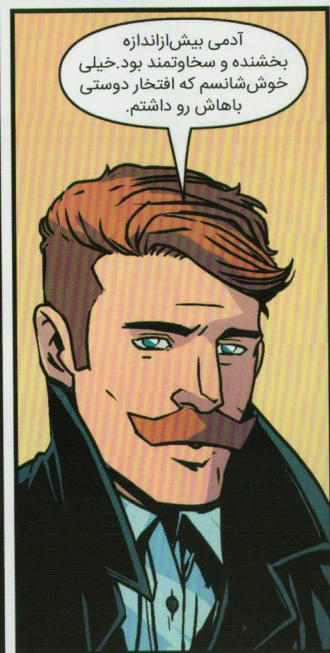


اگه می‌دید که داری جفتک می‌اندازی، دمار از روزگارت درمی‌آورد!

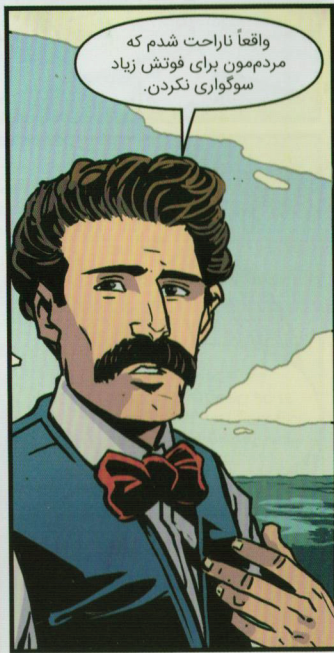
اوه، بله! کاملاً. حدود ده سال پیش توی روزنامه تریبون باهاش همکاری داشتم. باطنی فولادی پشت ظاهر لفظ‌قلمش نهفته بود.



ولی از روی لحن صدا و ظاهرش معلومه که قضیه خیلی بیشتر از به آشنایی ساده‌ست، درست؟



آدمی بیش‌ازاندازه بخشنده و سخاوتمند بود. خیلی خوش‌شانسم که افتخار دوستی باهاش رو داشتم.



واقعاً ناراحت شدم که مردم‌مون برای فوتش زیاد سوگواری نکردن.